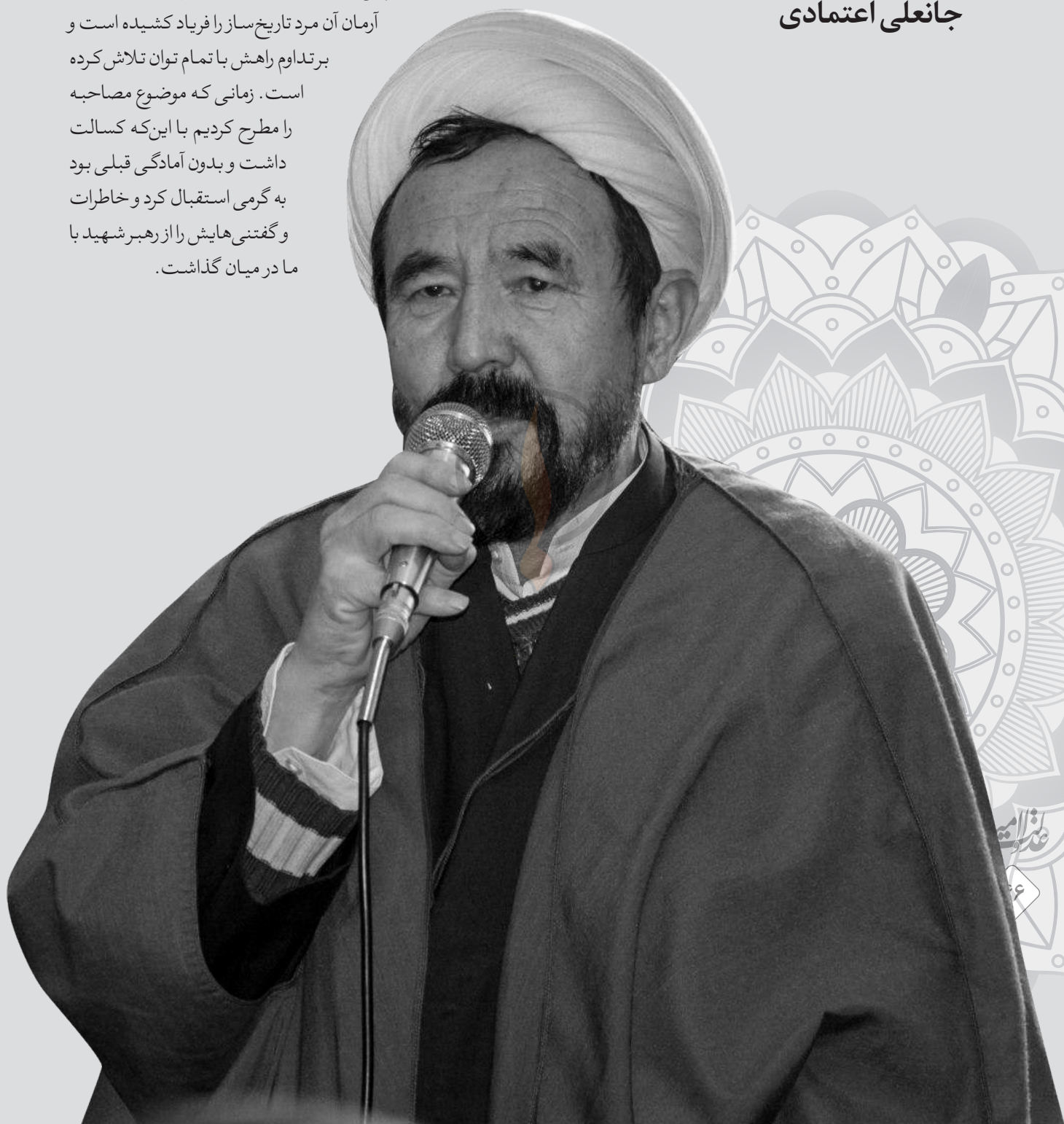


اشاره:

حجت الاسلام علی اعتمادی معروف به اعتمادی هزاره‌ها سابقهٔ چهل سال مبارزهٔ سیاسی و فرهنگی دارد، در تشکیلات سازمان نصر با استاد مزاری همکار بوده است و با تأسیس حزب وحدت، از جریان عدالت‌خواهی و رهبری شهید مزاری حمایت کرد. پس از شهادت رهبر شهید نیز همواره اهداف و آرمان آن مرد تاریخ‌ساز را فریاد کشیده است و بر تداوم راهش با تمام توان تلاش کرده است. زمانی که موضوع مصاحبه را مطرح کردیم با این‌که کسالت داشت و بدون آمادگی قبلی بود به گرمی استقبال کرد و خاطرات و گفتنی‌هایش را از رهبر شهید با مادر میان گذاشت.

مردی از تبار هابلیان

گفتگو با حجت الاسلام
جانعلی اعتمادی



عزالدین: به عنوان اولین سوال، بفرمایید جنابعالی چه زمانی با رهبر شهید مزاری آشنا شدید؟

اعتمادی هزاره‌ها: بسم الله الرحمن الرحيم. با درود و سلام به روح شهید مزاری رهبر و پیشوای بزرگ ملی و مردمی ما. این جانب اولین بار در سال ۱۳۵۶ خورشیدی با شهید مزاری در شهر مشهد آشنا شدم. آن زمان ما یک مجموعه‌ای از دوستان همفکر همسو بودیم که روی مسائل و موضوعات سیاسی اجتماعی جلسات و نشست‌هایی داشتیم. مرحوم مصطفی اعتمادی، شهید امان الله موحدی، مرحوم حاج علی اکبر مهدوی سنگتخت از جمله اعضای مهم این جلسات بودند. در این دوره در حلقات فرهنگی و مبارزاتی دو نفر خیلی نام‌شان مطرح بود؛ یکی شهید مزاری و دیگری شهید ضامن علی واحدی. شهید مزاری آن زمان افغانستان بود و ما فقط با نام ایشان آشنا بودیم و علاقه داشتیم که ایشان را از نزدیک ببینیم. شبی آقای امان الله موحدی و علی اکبر مهدوی به اتاق ما در مدرسه باقریه آمد و گفتند عبدالعلی مزاری از افغانستان آمده است، جوان فعال و پرشوری است؛ با این آدم می‌شود کار کرد. خیلی هم روحیه ملی دارد، بالباس افغانستانی آمده است و... قرار شد فردایش مهدوی و موحدی با شهید مزاری به اتاق من بیایند. آمدند و یک سری صحبت‌هایی شد. من یک پوستری در اتاقم داشتم که آیه قرآن «و مالکم لاتقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال و النساء. نساء / ۷۵» را با تصاویری از انسان‌های فقیر و مستضعف ترکیب کرده بودند، پیام کلی پوستر مبارزه برای نجات مستضعفین بود. شهید مزاری بسیار با دقت به این پوستر نگاه کرد و انگار برایش خیلی جالب بود. گفت این را از کجا تهیه کرده‌ای؟ گفتم فلان کتابفروشی. بعد گفت: ماشاءالله کتاب خیلی زیادی داری! گفتم: بله. ولی بنا دارم کتاب‌ها را به کابل بفرستم؛ چون آقای عوض بصیر از کابل نامه فرستاده است که کتاب‌هایت را توسط پست به نام چهار نفر (خودش، شهید عبدالعلی قاسمی، شهید غلام علی ایمانی و شهید احمد علی احمدی) بفریست. شهید مزاری کمی جا خورد و گفت با آن‌ها ارتباط داری؟ گفتم بله. گفت دیگه در کابل که را می‌شناسی؟ گفتم من قبلاً کابل بودم با آقای بصیر مالستانی، شفق و... آشنایی دارم و نیز در سخنرانی‌های محمد

اسماعیل مبلغ شرکت می‌کردم. گفت سن و سالت کم معلوم می‌شود؛ اما ماشاءالله خوب فعال بوده‌ای. این اولین دیدار ما بود. در سال ۱۳۵۷ خورشیدی در افغانستان کودتا شد، در ایران نیز فضا تغییر کرد، انقلاب اسلامی ایران پیروز شده بود و ما احساس امنیت کردیم؛ لذا فعالیت‌های خود را منسجم‌تر کرده و تشکل فرهنگی، سیاسی و نظامی «گروه مستضعفین» را ایجاد کردیم. اطلاع یافتیم که در قم نیز گروهی به نام «نصر» اعلام موجودیت کرده است. آقای مهدوی سنگتخت این خبر را آورد و گفت: «در قم افرادی مثل استاد عرفانی یکه‌ولنگ، ضامن علی واحدی، حسینی دره‌صوفی در این گروه هستند؛ اما کاش مزاری بودی (آن زمان شهید مزاری در داخل بود). اگر ایشان بودی، خیلی خوب بود. الان فرصت یک سازمان سراسری فراهم شده است. بعدی‌ها این دو گروه توافق کردند تحت نام سازمان نصر فعالیت کنند و مجموعه‌هایی که در داخل کشور فعال بودند، مثل حزب حسینی، این‌ها را نیز شهید مزاری هماهنگ کرد و به سازمان نصر پیوستند.

در جواز ۱۳۵۸ خورشیدی من شهید امان الله موحدی به عنوان عضو شورای مرکزی در دفتر مرکزی سازمان نصر در تهران رفتم. در این مرحله بیشتر با شهید مزاری آشنا شدیم؛ چون ایشان و شهید واحدی جزء کسانی بودند که بیشترین فعالیت و ارتباطات را داشتند. ساده‌زیستی، بی‌آلشی، تدبیر و پاک‌ویزی‌هایی بودند که در رفتار و روش شهید مزاری به وضوح نمایان بود.

برای تقویت بینش و آگاهی اعضای سازمان، یک برنامه سیر مطالعاتی در دفتر طرح گردید که همه اعضا زیر نظر شهید مزاری و واحدی یک سری منابع مشخصی در موضوعات اعتقادی، نهضت‌های آزادی‌بخش و ضد استعماری، جنگ‌های چریکی، مبارزه مخفیانه در شهرها... را مطالعه و بحث می‌کردند در این برنامه یکی از مسائلی که برای ما آشکار شد، احاطه وسیع و اطلاعات گسترده شهید مزاری در موضوعات مطرح شده بود. ایشان روی باورهای مذهبی نیروها خیلی تأکید داشت و معتقد بود وقتی ایمان به معنی واقعی در وجود یک انسان نفوذ و رسوخ کند؛ یک مؤمن واقعی مسئولیت خود را نیز درک می‌کند و دوست و دشمن خود را درست تشخیص می‌دهد.

مصطفی اعتمادی، استاد عرفانی نوید و شهید سید جوادی از میدان، رجب یورش از ترکمن و... با یک مقدار کتاب و امکانات نظامی و فرهنگی به داخل افغانستان رفتیم. در این سفر ماجراها و گرفتاری‌هایی پیش آمد از جمله زندانی شدن ما توسط آقای بهشتی در ورس و... که داستان طولانی دارد. اواخر ۱۳۶۲ راهی ایران شدم. آن زمان از جمله پایگاه‌های قدرتمند سازمان نصر در بهسود و دره ترکمن بود. در بهسود نزدیک دهن آودله پایگاه «اوبه سید» بود که شهید مزاری با

طرح‌های دیگری هم داشتیم مثل اعزام کارگر به کشورهای عربی و ایجاد شبکه‌های اقتصادی برای تقویت سازمان و تهیه اسلحه، شناساسایی نیروهای تحصیل کرده در حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها و دبیرستان‌ها و... از این حیث سازمان نصر واقعاً یک تشکیلات نمونه و نماد اصیل یک سازمان مکتبی و مبارز بود. شهید مزاری و شهید واحدی با این‌که در آن برهه از تاریخ، به لحاظ فکری، فرهنگی و تأمین منابع و امکانات، روح سازمان

”

برای تقویت بینش و آگاهی اعضای سازمان، یک برنامه سیر مطالعاتی در دفتر طرح گردید که همه اعضا زیر نظر شهید مزاری و واحدی یک سری منابع مشخصی در موضوعات اعتقادی، نهضت‌های آزادی بخش و ضد استعماری، جنگ‌های چریکی، مبارزه مخفیانه در شهر ها... را مطالعه و بحث می‌کردند.

“

نیروهایش مدت‌ها در آن جا بودند و نیز شخصیت‌های بزرگ دیگر سازمان نصر مدت‌ها آن جا اقامت کرده است. ما هم در برگشت مدتی آن جا ماندیم و آقای شهید عید محمد ابراهیمی که بارهبر شهید یک جا شهید شد و نیز استاد نوید از مسئولان پایگاه اوضاع و احوال منطقه را طی نامه‌های مفصلی به دفتر سازمان نوشتند. من از راه پاکستان به ایران برگشتم و در تهران رفتم و در دفتر سازمان نصر، شهید مزاری را ملاقات کردم، خیلی خوش شد و با محبت و صمیمیت بسیار استقبال کرد و بعد با خنده گفت: «آئیمه خوب که پیر تو (آیت الله بهشتی) تو ره نکشته! چرا به آقای بهشتی نگفتی من از گروه مستضعفین هستم نه نصری؟!» دوستانی که با ما رفته بودند، اکثراً پیش از ما برگشتند و شهید مزاری در جریان ماجراهای سفر ما قرار

نصربودند؛ اما با اخلاص و صداقت تمام مثل یک عضو عادی کار و فعالیت می‌کردند دو سه بار دیدم که شهید مزاری و شهید واحدی چندین مترموکت رالوله کرده مثل یک کارگر بر سرشان گذاشته به دفتر می‌آوردند. خیلی وقت‌ها جابه‌جایی کتاب‌ها و محصولات فرهنگی پیش می‌آمد؛ شهید مزاری و واحدی جزء اولین نفرها بودند که کارتن‌های سنگین کتاب‌ها را بغل کرده منتقل می‌کردند. برخی تبلیغ می‌کردند که این دو نفر با هم رقابت دارند و... در حالی که چنین نبود و خاطرات شهید مزاری که بعدها توسط حاج مصطفی محمدی نشر شد نیز نشان می‌دهد این دو چقدر به همدیگر اعتماد داشتند و چقدر همفکر و همسو بودند.

در سال ۱۳۶۰ خورشیدی با جمعی از دوستان و (استاد حسین صابری، شهید سید عبدالحمید سجادی، شیرحسین اخلاقی،



داشت. من نامه‌ها را به ایشان دادم و اوضاع و احوال وطن و جبهات را برایش تعریف کردم.

عزیزالمیله: ظاهراً در سازمان نصر شهید مزاری به کار در عرصه فرهنگی خیلی تأکید داشت.

اعتمادی هزاره‌ها: بله واقعاً چنین بود. شهید مزاری در این دوران بسیار با جدیت کار می‌کرد، هم در عرصه سیاسی و نظامی تلاش می‌کرد و هم طرح‌های بسیار مهمی در حوزه فرهنگی داشت. یکی از طرح‌های جالب ایشان که در آن زمان خیلی تأکید داشت معرفی و زنده کردن نام و یاد بزرگان و شخصیت‌های تاریخی ما بود. برای همین بود که در دومین شماره مجله «پیام مستضعفین» درباره ابراهیم خان گاو سوار یکی دو مقاله منتشر شد؛ اما متأسفانه بر اثر جهالت‌ها و مخالفت‌های یک عده‌ای ادامه نیافت. می‌گفتند: «گاو سوار یک «خان» بوده است و فلان و بهمان!»!

مزاری، واحدی، علی اکبر مهدوی شخصیت‌های فوق‌العاده ارزشمند و آگاه بودند و فقر و محرومیت، شلاق و ستم به جان مردم شان را با تمام وجود لمس کرده بودند. طرح این بود که هرکسی از این مردم که علیه ظلم و ستم یک گلوله شلیک کرده و یا در فضای خفقان و اختناق صدا بلند کرده و یک سخن مؤثری به نفع مردمش گفته باشد، باید به یک شکلی مطرح شود. کاتب هزاره، شهید عبدالخالق، خداداد آخوند لورو، فقیر بچه سرچنگل، فرقه مشرف‌فتح محمد، سعید احمدخان شاه نور، برات علی تاج، سرور جوویا و... این‌ها همه در لیست بودند. همان طور که درباره سید علی اصغر شعاع من خودم مقاله نوشتم و عکسش را از پیام وجدان آوردیم. شهید مزاری روی شخص شهید بلخی خیلی تأکید داشت که باید مطرح شود و میگفت یک شخصیت علمی فرهنگی بوده و مبارزه کرده است. در همین راستا سخنرانی‌های شهید بلخی با نام «فریادهای جاویدان» چاپ شد. اشعار بلخی با چه زحمتی جمع‌آوری شد، به نام «چکامه‌ها». اولین بار بود که سمینارهای علمی و سالگردهای باشکوه برای شهید بلخی گرفته شد. عکس‌های کاتب، شهید عبدالخالق و گاو سوار را واحدی پیدا کرد.

چهل سال پیش شهید مزاری، واحدی و امثالهم تأکید داشتند که باید این چهره‌ها معرفی شوند درباره شان شعر، مقاله، داستان و کتاب نوشته شود. این نشان از یک بینش عمیق و

تعهد محکم ملی دارد برخلاف حالا که نیروی تحصیل کرده زیاد داریم؛ اما اکثراً پروژه‌ای کار می‌کنند و پولی می‌اندیشند و متأسفانه ایمان و تعهد خیلی تضعیف شده است. در کنار این مسائل، بحث «شخصیت‌سازی» و تربیت کادر و نیرو برای آینده خیلی جدی مطرح بود.

عزیزالمیله: از شهید واحدی زیاد یاد کردید در حالی که برای نسل امروز ما ایشان چهره ناآشنا است.

اعتمادی هزاره‌ها: بله متأسفانه. شهید واحدی یکی از عناصر بسیار دردمند و متعهد و در عین حال با درایت، تدبیر و همکار و همگام شهید مزاری بود. وی بعدها در کابل رفت و چریک‌های شهری را سازماندهی می‌کرد که در همین جریان‌ها دستگیر و سرانجام شهید شد. تعبیر «نسل ریسمان به دوشان» از شهید واحدی است که در سارنوالی دادگاه نظامی در متن دفاعیه‌اش آورده بود. بخش‌هایی از این دفاعیه با تیزهوشی شهید واحدی توسط آشپزهای زندان که از مردم بهسود بودند به بیرون فرستاد شد. اتهامات به صورت مکتوب به متهمین داده می‌شده است و آن‌ها دفاعیات‌شان را می‌نوشتند. شهید واحدی نوشته است: «شما ما را متهم به فنودال زاده‌هایی می‌کنید که عاجز از درک حقیقت انقلاب ثور هستیم. در حالی که ما نسل ریسمان به دوشانی هستیم که تمام در و دیوار کشور شاهد محرومیت ما است و مبارزه ما برای عدالت و آزادی است.»

عزیزالمیله: یکی از رخدادهای مهم و سرنوشت‌ساز برای مردم ما تأسیس حزب وحدت بود. رهبر شهید در رأس هیأتی برای ادغام دفاتر به ایران آمدند، از این دوران چه خاطراتی دارید؟

اعتمادی هزاره‌ها: شهید مزاری خود را وقف مردم کرده بود و شب روز تلاش میکرد و از آن‌جا که راه رسیدن به عزت و اقتدار را در گرو وحدت و همبستگی میدید، برای تحقق این هدف بسیار کوشش کرد. خدا رحمت کند شهید صادقی نیلی را، ایشان هم در این راه زحمت زیاد کشید و بزرگان دیگر که اکنون فرصت نیست به کارنامه همه شان بپردازیم. سرانجام در پی تلاش‌های بی‌وقفه دلسوزان و دردمندان قوم، حزب وحدت در داخل کشور تأسیس شد؛ اما گام بعدی که خیلی مهم بود، ادغام دفاتر احزاب در ایران و پاکستان بود. هیأتی که به ایران آمد، شهید مزاری و صادقی نیلی در رأس بودند. در ایران با این‌که استقبال مردمی

بسیار فوق‌العاده بود؛ اما متأسفانه یک تعداد نیروها مقاومت کردند و حاضر نبودند دفاتر حزب و تابلوی تشکیلات‌شان را جمع کنند. این مسئله را آن قدر کش دادند که هیأت داشت مایوس می‌شد؛ اما در پی حمایت گستردهٔ طلاب بیدار و هشیار، علما و مردم از هیأت اعزامی، سرانجام شهید مزاری و همراهانش این مرحله را نیز با موفقیت پشت سر گذاشتند.

در همین سفر بود که ما در قالب یک مجموعه از اعضا و هواداران سازمان نصر در کتابخانهٔ رسالت مشهد با شهید مزاری جلسه رسمی گرفتیم و در آن جا سئوالات و ملاحظاتی که داشتیم، مطرح کردیم. یکی از حرف‌ها این بود که برخی از مجموعه‌هایی که نام حزب و تشکیلات بر خود نهاده‌اند، نه مبارزه کرده‌اند و نه جبهه دارند، نه طرفدار و هم‌نه‌چندان تأثیرگذاری، تمام حزب‌شان خلاصه در یک دفتر ساده می‌شود؛ اما همین عناصر در امتیازطلبی و سهمگیری در حزب وحدت، خودشان را یک حزب نامگذاری می‌کنند و کلی ادعا دارند و این‌ها به هیچ وجه با سازمان نصر و پاسداران که نیرو دارند، شهید داده‌اند قابل قیاس نیست.

شهید مزاری به تفصیل سخن گفت اشاراتی به رنج‌ها و حرمان‌های تاریخی داشت، از رویکرد حذفی دولت پیمشاور سخن گفت و از ضرورت وحدت هزاره‌ها. ایشان گفت من در حزب وحدت سوگند یاد کرده‌ام؛ اما در سازمان نصر چنین سوگندی نداشتیم. همچنین من با خدای خود عهد کرده‌ام که اگر وحدت به سامان نرسد، من دیگر کار سیاسی نکنم؛ چون کار سیاسی برای مدیریت اجتماع و تأمین منافع مردم است. وقتی این اهداف برآورده نشود، کار سیاسی فایده ندارد. می‌روم کار حوزوی می‌کنم. روحانی، دانشجو کارگرو... همه بدانید که قدرت و عزت و عظمت تان در وحدت است.

عزاد امید: مقاومت شکوهمند غرب کابل نقطهٔ عطفی در تاریخ هزاره‌ها بود که دستاوردهای بی‌شماری برای جامعه ما داشت؛ اما چالش‌ها و مشکلات زیادی نیز در برابر حزب وحدت و رهبری شهید مزاری وجود داشت. شما در این دوران از نزدیک پیگیر این جریان‌ات بودید، برای ما از آن دوره بگویید.

اعتمادی هزاره‌ها: متأسفانه جوامع عقب‌مانده هیچ‌گاهی آن‌گونه که باید قدر شخصیت‌ها و دلسوزان‌شان را نمی‌دانند. تبلیغ و تقدیری که شهید مزاری بعد از شهادتش شد، اگر یک

هزارم آن در دوران حیاتش اتفاق می‌افتاد وضعیت به گونهٔ دیگر رقم می‌خورد. دشمن خوب شناخته بود و متأسفانه هر روز از داخل و خارج علیه جریان عدالت‌خواهی و شخص شهید مزاری توطئه راه می‌افتاد؛ اما او در واقع فرزند اسلام و قرآن بود. براساس همان باور عمیقی که به اسلام و درکی که از تاریخ کشور داشت و ایمان محکمی که به هدفش داشت، بدون توجه به توطئه‌ها، با دلیری و سرافرازی به راهش ادامه داد. ما که در آن زمان اوضاع را رصد می‌کردیم و با هریکی از مسئولان حزب که از داخل می‌آمدند، گفت‌وگو می‌کردیم؛ به نظر می‌رسید که برخی از این بزرگواران، شخصیت، اندیشه و آرمان مزاری را درک نتوانسته‌اند و یک روز می‌گفتند ژنرال خداداد را وزیر معرفی کرده است و روزی دیگر می‌گفتند از قومندان شفیع و نصیر حمایت کرده است و... بهانه‌های مختلف. با تمام این گپ و سخن‌ها، چون آن ابهت و عظمت شهید مزاری و حمایت وسیع مردمی برفضا غالب بود و تا حدی زیادی جلو برخی تخریب‌ها گرفته می‌شد تا این‌که سال ۱۳۷۲ خورشیدی زمان تعیینات حزب وحدت فرا رسید. به وضوح احساس می‌شد که توطئه‌ای در کار است؛ چون می‌دیدیم یک هیاهوی عجیبی راه افتاده است و تأکیدها نسبت به انتخابات و تعیینات حزب کاملاً غیرمعمول است، آن هم در شرایطی که غرب کابل زیر بمب و باروت بود و یک وضعیت اضطراری و شرایط کاملاً حاد جنگی حاکم بود.

در چنین وضعیتی ما تصمیم گرفتیم در حد توان در این زمینه دست به کار شویم، از جمله خودم با مجموعه‌ای از جوانان بیدار و هشیار، کارگران، خیاط‌ها و... دو توپ پارچه سفید برای طومار نویسی تهیه کردیم و متنی را عنوانی شورای مرکزی نوشتیم که با توجه به شرایط خاصی که وجود دارد، انتخابات حزب باید به تعویق بیفتد و دبیر کلی استاد مزاری تمدید شود. نکته عجیب دیگری که یادم آمد و واقعاً آدم بسیار متأسف می‌شود از برخی حسادت‌ها و جهالت‌ها و برخی کج‌فهمی‌ها، یک عده آن زمان انتقاد می‌کردند: آقایان! چرا مزاری را رهبر می‌گویید! اصرار می‌کردند که «رهبر» نگوید! «رهبر» ننویسید! چنین چیزی در اساسنامهٔ حزب نیامده است، مافقط دبیرکل داریم و بس. مرحوم زاهدی غزنی سال ۱۳۷۲ از کابل به مشهد آمده بود و در مسجد ابوالفضل گلشهر سخنرانی کرد. ایشان گفت من در زندگی‌ام دوبار گریه کرده‌ام یکبار که دولت موقت

در پاکستان تشکیل شد و هزاره‌ها را حذف کرد. گفتم خدایا! بعد از این همه مبارزه و خون دادن و خون دل خوردن امروز باز هم ما طرف محاسبه نیستیم و حذف شدیم! بار دیگر زمانی که مردم در غرب کابل تظاهرات کردند و فریاد مزاری رهبر سر دادند من در آن جا از شوق گریستم و گفتم خدایا شکر! هزاره امروز به این سطح از بلوغ فکری، درک و شعور سیاسی رسیده است که مزاری رهبر می‌گویند.

به هر حال ما این طومار را در جاهای مختلف برای امضا بردیم در مساجد، دفتر آیت‌الله کابلی، کتابخانه رسالت و... اقشار مختلف مردم امضا کردند. مرحوم آقای شیخ یوسف واعظی آن زمان عازم کابل بود و من خودم طومار را داخل ساک جاسازی

”

تبلیغ و تقدیری که شهید مزاری بعد از شهادتش شد، اکریک هزارم آن در دوران حیاتش اتفاق می‌افتاد وضعیت به گونه‌ی دیگر رقم می‌خورد. دشمن خوب شناخته بود و متأسفانه هر روز از داخل و خارج علیه جریان عدالت‌خواهی و شخص شهید مزاری توطئه راه می‌افتاد؛ اما او در واقع فرزند اسلام و قرآن بود.

“

کردم و بردم به آقای واعظی دادم و به شوخی گفتم: «استاد این امانت مهمی است حتماً به شورای مرکزی برسانید و مواظب باشید به جای دیگه ندهید».

در همین ایام بود که تعدادی از نیروهای حزب وحدت در جبهه منطقه مرزی «خرماکه» شهید شدند. در مشهد قرار شد مراسم باشکوهی برای تجلیل از شهدا برگزار شود و ما دیدیم فرصت خوبی است برای دفع تبلیغات مسموم توطئه‌گران، لذا فوراً دست به کار شدیم و حضرت آیت‌الله خراسانی را به عنوان سخنران انتخاب کردیم، خدا رحمت کند، آن شخصیت دلسوز و دردآشنا را، ایشان هم در آن مجلس مثل همیشه بسیار

قوی ظاهر شد و انصافاً حق مطلب را ادا کرد. خراسانی عین عبارتش که با صلابت عجیبی ادا می‌کرد این بود: «مردم! الیوم استادنا المزاری آیدة الباری در رأس این ملت قرار گرفته است؛ وظیفه ملی دینی و مذهبی یکایک ما و شما است که از این بزرگمرد حمایت کنیم.»

بعد گفت: «مردم شما فریب خناسان را نخورید. این‌ها یا آله دست دشمن هستند و مأموریت دارند، یا درک نمی‌کنند. در جنگ اعراب و اسرائیل، پس از شکست اعراب جمال عبدالناصر استعفا داد. آن روز دنیای عرب یک مرد داشت و آن جمال بود. امروز هم در افغانستان هم شما مستضعفان و ستمدیدگان یک مرد دارید و آن مرد؛ استادنا المزاری آیدة



الباری است. (این تعبیر را خیلی وقت‌ها به کار می‌برد). دشمن به شیوه‌های مختلف می‌کوشید این سرمایه را از شما بگیرد؛ لذا باید ایشان را حمایت کنید.»

محقق خراسانی در همین مراسم به داستان دیگری نیز اشاره کرد و گفت: «همین قماش آدم‌هایی که امروز علیه مزاری حرف می‌زنند، شهید بلخی را نیز قبول نداشتند. یک روزی می‌گفتند بلخی سیلش بلند است، گاهی می‌گفتند رفیقش کفترباز و قمارباز است و... شما فریب این وسوسه‌های شیطانی را نخورید.»

به هر حال تلاش‌های گسترده ائتلاف مختلف تاحدی نتیجه داد و تعیینات حزب یک سال به تأخیر افتاد؛ اما متأسفانه سال بعدش دوباره قضایا دامن زده شد. باز هم ما به خاطر نگرانی‌ای که داشتیم پیگیر اوضاع بودیم، مخصوصاً که اطلاع یافته بودیم دشمنان مردم ما روی این موضوع خیلی کار کرده‌اند و پول توزیع کرده‌اند. با دوستان داخل تماس گرفتیم، آن‌ها هم دغدغه داشتند و می‌گفتند ما به استاد مزاری پیشنهاد کردیم حالا که شرایط این‌گونه پیش آمده است، شما هم اجازه دهید که به خاطر منافع و مصالح مردم به برخی افراد امتیازات ویژه و حتی پول پیشنهاد کنیم؛ اما شهید مزاری موضوع را با قاطعیت رد می‌کند و می‌گوید: «من وجدانم نمی‌پذیرد که با پول برنده شوم به هیچ وجه این کار را نمی‌کنم؛ اما این را بدانید که من چه برنده شوم، چه نشوم، تا زنده هستم جلو خائن را می‌گیرم». با ذکر این خاطرات به یاد سخنان امام علی علیه السلام می‌افتم که فرمود: «فردا که جای مرا خالی دیدید و دیگری به جای من نشست مرا خواهید شناخت و قدر مرا و راز درونم را آن موقع درک می‌کنید نه حالا. (غَدَا تَرَوْنَ أَيْامِي وَ يُكْشَفُ لَكُمْ عَنْ سَرَائِرِي وَ تَعْرِفُونَنِي بَعْدَ حُلُوقِ مَكَانِي وَ قِيَامِ غَيْرِي مَقَامِي... / نهج البلاغه: خطبه ۱۴۹)» درد و دغدغه شهید مزاری را نیز آن زمان خیلی‌ها درک نتوانستند.

عزاد امید: روزهای آخر مقاومت غرب کابل برای مردم ما دشوار و دردناک بود؛ شما که برای حزب وحدت و رهبری مقاومت سراز پا نمی‌شناختید، از این ایام بگویید.

اعتمادی هزاره‌ها: خیلی سخت بود؛ خیلی سخت، شرایط خیلی سنگین و دشوار بود. روز به روز حلقه محاصره غرب کابل تنگ‌تر می‌شد. به تدریج می‌دیدیم تعداد قابل توجه از کسانی که عضویت شورای مرکزی حزب وحدت را داشتند و یا از افراد شاخص بودند نیز به بهانه‌های مختلف صحنه را ترک می‌کردند و این برای ما خیلی پرسش برانگیز بود و پیام‌های خوبی نداشت. ما در آن شرایط چون دفتر حزب در اختیار نیروهای مخالف شهید مزاری بود، در کتابخانه رسالت هم تجمع و جلسات محدودیت داشت. خدمت آیت الله خراسانی می‌رفتیم و ایشان می‌گفت من نگران جان استاد هستم، وضعیت جغرافیایی کابل و هزاره‌جات را می‌پرسید و این‌که راه برون رفتی وجود دارد یا نه.

خوبست به مناسبت، اظهارات دو تن از فعالان سیاسی آن دوره را یادآوری کنم که تا حدی برخی ابهام‌ها را روشن می‌کند. یکی شهید عبدالحسین مقصودی و دیگری سید رزمجواز قومای آقای انوری که بعد از شهادت شهید مزاری هر دو در مشهد آمدند. رزمجو می‌گفت ما از طرف شهید مزاری هیأت بودیم که به مسعود بگوییم بیا در مقابل طالبان جبهه مشترک تشکیل بدهیم و مسعود هم تا حدی متمایل بود؛ اما آقای انوری و کاظمی گفته بودند مزاری حالا در شرف سقوط است و بر لبه پرتگاه رسیده است، ائتلاف و جبهه مشترک را چه می‌کنی؟ باری، وقتی شهید مزاری به اسارت رفت، واقعاً اوضاع منقلب شد. ما با مجموعه‌ای از دوستان، علما و مردم رفتیم در مسجد امام زمان گلشهر جلسه دعا و نیایش برگزار کردیم. در همان جلسه آقای سرور جوادی از قم آمده بود و ایشان صحبت کرد و ماها واقعاً به لحاظ روحی و روانی سخت تحت فشار بودیم و حال صحبت نداشتیم، جزء تلخ‌ترین و سخت‌ترین لحظات و روزهای عمر ما بود. فردایش که آن فاجعه بزرگ اتفاق افتاد، برای همه ما یک شوک سنگین بود. من تا هنوز هر وقت یادی از آن ایام می‌کنم حالم تقریباً دگرگون می‌شود. ما کسی را از دست داده بوییم که در تاریخ ماتک بود، سه سال مثل کوه در برابر دنیای از مشکلات استوار ایستاد و هویت فراموش شده ما را زنده کرد، عزت و غرور ما را بازگرداند. من باز هم به سخنی از امیرالمومنین علی (ع) استناد می‌کنم حضرت وقتی خبر مرگ مالک اشتر را شنید در اندوه عمیقی فرو رفت و فرمود:

«آخ مالک! چه مالکی! اگر کوه بود، کوهی بی‌نظیر بود و اگر سنگ بود، سنگی سخت بود. آیا زنان، مانند مالک را می‌زایند؟ آیا در روزگار ما کسی چون مالک هست؟ لَوْ كَانَ جَبَلًا لَكَانَ فِنْدًا وَلَوْ كَانَ حَجْرًا لَكَانَ صَلْدًا. اللَّهُ مَالِكٌ! وَمَا مَالِكٌ! وَهَلْ قَامَتِ الْيَسَاءُ عَنْ مِثْلِ مَالِكٍ! وَهَلْ مَوْجُودٌ كَمَا لِكِ (نهج البلاغه حکمت ۴۴۳ و امالی شیخ مفید).»

مزاری شهید هم در تاریخ سیاسی ما یک همچون جایگاهی داشت و البته از آن‌جا که کارش خدایی و برای رهایی و عزت و عظمت مردمش بوده نه برای کسب شهرت و انباشت ثروت، بعد از شهادتش نیز فوق العاده در بیداری و همبستگی مردمش تأثیر گذاشت. موج وسیعی راه افتاد، تجمع‌های سنگینی برگزار شد. در مناطق مختلف راه افتاد و سالروز شهادت او برای مردم ما مهمترین فرصت برای اندیشیدن درباره سرنوشت مان شده است.